أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادىَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله. اما بعد

در درس یازدهم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی هستیم. در درس گذشته در باره ای مقدمات غزوه ای أُحُد و در باره ای آمادگی گرفتن خوب لشکر کفار که به سه هزار جنگجوی مجهز رسیده بود صحبت نمودیم. و همینطور در باره ای آمادگی گرفتن خوب توسط لشکر مسلمان صحبت نمودیم. و طوریکه در درس سابق ذکر نمودیم، رسول الله (ص) با یك هزار مردان مسلمان خارج شدند، لاکن قبل از اینکه به میدان جنگ برسند سه صد نفر منافقین انسحاب کردند و لشکر به حوالی هفتصد نفر از مسلمانان رسید. و همچنان ذکر نمودیم که همراه با آمادگی ای خوب، صفات لشکر منصور در لشکر مسلمانی که برای جنگ أُحُد می رفتند زیاد بود. از آن ایمان به الله عز و جل، و رسول کریم اش (ص)، و ایمان به روز قیامت و طلب جنت و رغبت به مرگ في سبیل الله بود، و أخوت و امیدواری و شوری و شرکت نمودن قائد با عسکر و غیر از آن از صفات لشکر منصور موجود بود که به تفصیل در باره ای آن در درس گذشته صحبت نمودیم.

رسول الله (ص) به زمین أُحُد داخل شدند، و طوریکه ذکر نمودیم موقعیت برگزیده را در زمین أُحُد اشغال نمودند. و فرقه ای تیر اندازان را در یگانه ثغره یا دهانه ایکه در میدان معرکه موجود بود جابجا نمودند. و عدم تخلیه کردن مواقع شان را علی الرغم شرایط و ظروف یکبار، دوبار و شش بار برایشان تأکید نمودند. میخواهم وقفه نمائیم و در باره ای کلام رسول الله (ص) که برای آنها می گفتند فکر

کنیم. (ص) به عبدالله بن جُبَیر قائد مجموعه گفتند "انْضَحْ عَنَّا الْخَیْلَ بِالنَّبْلِ"اسپ ها را توسط تیر اندازی تان از ما مانع شوید. لاَ یَأْتُونَ مِنْ خَلْفِنَا" از عقب ما داخل نشوند. إِنْ کَانَتْ لَنَا أَوْ عَلَیْنَا، فَاثْبُتْ مَکَانَكَ. اگر به سود ما یا زیان ما باشد، در جایت ثابت باش. لاَ نُؤْتَیَنَّ مِنْ قِبَلِكَ" از جانب تو جنگ را برایشان باخته نمی توانیم؟. ،،،، إِنْ رَأَیْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّیْرُ، فَلاَ تَبْرَحُوا مَکَانَکُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ. یعنی در حال شکست تلخ و قتل شونده که مسلمانان در آن بطور کامل قتل شوند، و پرندگان پائین شوند و اجساد مسلمانان را بخورند، با وجود همه ای آن، جاهایتان را رها نکنید تا اینکه برایتان خبر بدهم.

"وَإِنْ رَأَیْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَوَطِئْنَاهُمْ، فَلاَ تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ" [١] یعنی اگر ما را در حال پیروزی کامل و لگدمال کردن شان و فرار کردن مشرکین، و اشغال کردن مُعَسکر مشرکین توسط مسلمانان دیدید، باز هم جاهایتان را رها نکنید تا اینکه برایتان خبر بدهم. پس اوامر در منتهای وضاحت بود. هیچ دروازه ای را برای کوشش داخل شدن شان از نزد تیر اندازان باز نکنید. تمام این همه معنای واحدی را حمل می کند، ثبات، ثبات، ثبات در موقعیت کوه تیر اندازان.

شروع جنگ

و جنگ شروع شد. و آن روز شنبه هفتم شوال سال سوم هجری بود. تقریباً یکسال بعد از غزوه ای بدر. مقابله ای خوفناك شروع شد. اولین مقابله در اطراف بیرق کفار شروع شد. طوریکه در درس گذشته گفتیم بیرق کفار را بنو عبدالدار از قریش حمل می کرد. و اسم کسی که آنرا حمل می کرد طلحه بن ابی طلحه ای العبدَری بود. و این طلحه از بزرگترین و خوفناك ترین جنگجویان قریش بود. او را به کبش کتیبه (یعنی میش فرقه) ملقب کرده بودند. و او به طلب جنگ خارج شد. اولین کسی که از طرف قریش در طلب جنگ خارج شد کسی بود که بیرق را حمل می کرد، طلحه بن ابی طلحه. و سبحان الله وقتیکه به این شکل خارج شد و بالای شتر بود، مسلمانان بی میل شدند. شکل

هولناکی بود. مسلمانان بی میل شدند و لاکن یکی از از ایشان پیش شد، زُبَیر بن العوّام (رض). و زُبیر بن العوام بسوی اش حمله کرد، و تنها به کشتن اش اکتفاء نکرد بلکه بر شتر طلحه بن ابی طلحه خیز زد و او را از شتر به زمین کشید. و زانوی خود را بالایش گذاشت و او را قتل کرد (رض). وقتیکه رسول الله (ص) دیدند که زُبَیر بن العوام (کبش کتیبه یا میش فرقه) طلحه بن ابی طلحه را کشت، گفتند: أَلَا إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ. آگاه شو که هر نبی حواری (یعنی هوا خواهی) دارد و حواری من زُبَیر است (رض). و طبعاً جنگ بسرعت مشتعل شد و عثمان بن ابی طلحه برادر طلحه بن ابی طله که کشته شد پیش شد و بیرق را حمل کرد. و طلب جنگ را کرد، و حمزه (رض) بطرف اش رفت و او را قتل کرد.

برادر سوم ابو سعد پیش آمد و از مسلمانان سعد بن ابی وقاص او را قتل نمود (رض). و اینچنین، مُسافِع بن ابی طلحه پیش شد، کِلاب بن طلحه پیش شد، الجُلاس بن طلحه پیش شد، مجموعه ای بزرگی از بنی عبدالدار پیش شدند. نه تنها این شش نفر از بنی عبدالدار بودند، بلکه این شش نفر از خانه ای واحدی بودند، خانه ای ابی طلحه. طبعاً این به نسبت بنی عبدالدار یك فاجعه بود.

و با آنهم از آنها کس دیگری پیش شد. اسم اش ارطاة بن شُرَحبیل بود. و علی بن ابی طالب او را قتل کرد (رض). شُرَیح بن قارِظ خارج شد، غلام انصاری بنام قَزمان او را قتل کرد. بعداً دیگری خارج شد که اسمش عَمرو بن عبد مناف بود. او را هم قزمان قتل کرد. پس بن شُرَحبیل بن هاشم خارج شد و او را هم قَزمان قتل کرد. این قَزمان سبحان الله قتال بسیار شدیدی را در روز أُحُد براه انداخت. پس اینها ده نفر از بنی عبدالدار بودند. همه ای این ده نفر به قتل رسیدند. و هر کدام ایشان که کشته می شد دیگر آنها می آمد و بیرق را تسلیم می شد. بخاطریکه با ابو سفیان تعهد کرده بودند طوریکه در درس گذشته گفتیم که آنها هرگز نمی خواستند بیرق را برای دیگری رها کنند، و صداقت کردند.

بعداً مولای بنی عبدالدار خارج شد. اسمش صواب بود از حبشه، شدید ترین جنگ را نسبت به همه ای گذشتگان جنگید. جنگ کرد تا اینکه یکدست اش قطع شد بعداً دست دوم اش، بعداً سر اش قطع شد و او بیرق را حمل می کرد تا اینکه به زمین افتاد. و با سقوط این غلام، نفر یازدهم، بیرق مشرکین به زمین افتاد. و بعد از آن کسی نبود که آنرا حمل کند. و مقابله بین دو گروه بطور کامل بدرجه ای اعلی در سراسر منطقه شروع شد. شعار مسلمانان در آنروز أَمِت أَمِت بود یعنی می میرم می میرم. و طبعاً در شروع مسلمانان در منتهای قوت بودند. تصور کنید یازده نفر شان قتل شده بود، و از مسلمانان یکنفر هم به قتل نرسیده بود. طبعاً آن انتصار بسیار زیاد بزرگی بود و معنویات کفار بسیار زیاد به لرزه آمد و معنویات مسلمانان به عالی ترین درجه بلند رفت.

و مسلمانان شروع نمودند به قتل کردن کفار و موقف را تماماً تحت اختیار خود گرفتند. و تمام مسلمانان با منتهای تند خوئی و قوت می جنگیدند. لاکن از شدید ترین و برجسته ترین جنگجویان در بین مسلمانان در این لحظات ابو دُجانه (رض) و حمزه (رض) بودند که شاهکاری های را در حق لشکر مشرکین انجام دادند.

أبو دجانة و شمشیر رسول الله (ص)

ابو دجانه اگر فکر کنید کسی بود که شمشیر رسول الله (ص) را گرفت. رسول الله (ص) آنرا به کسی عطاء می نمودند که آنرا به حق اش بگیرد. و در سر خود فیته ای سرخ را بسته کرد، و انصار گفتند که ابو دُجانه فیته ای مرگ را بر سر خود بسته کرد. و سبحان الله، در زمین گردش می کرد و مشرکین زیادی را قتل کرد.

موقف لطیفی در باره ای زُبَیر بن العَوام (رض) موجود است که با خود قهر بود بر اینکه رسول الله (ص) شمشیر را به ابی دُجانه دادند و نه به او. زبیر با خود گفت: من پسر عمه ایشان صفِّیة و از

قریش بودم، و نزد ایشان رفتم و شمشیر را قبل از ابی دُجانه از ایشان خواستم. لاکن شمشیر را به من ندادند و به او دادند. و الله می بینم که او چه میکند. (یعنی می خواهم ببینم که ابو دجانه در جنگ چه می کند که این شمشیر را برایش عطاء نمودند) پس او را تعقیب کردم، و او را دیدم که می گفت: أنا الذي عاهدني خليلي ... ونحن بالسفحِ لدى النَخيلِ ‘‘‘‘‘‘ أن لا أقومَ الدَهرَ في الكِيولِ (کیول یعنی مؤاخِرةِ الصفوف، یعنی أُقاتِل في مُقَدِّمةِ الصُّفوفِ) ... أضربُ بسيفِ اللهِ والرسولِ. یعنی منم کسی که عهد نمود با من خلیل ... وقتیکه در پائین جای بودیم نزد نخیل؟ ... که هرگز نجنگم در کِیول (کیول یعنی صف های آخر، یعنی باید در صف اول جنگ کنم) که هرگز نجنگم در کِیول... و قهرمانانه بجنگم با شمشیرِ الله و رسول.

پس زُبَیر بن العوام می گوید مشرکی نبود که در مقابل اش روبرو شود جز اینکه او را می کشت. و در بین مشرکین مردی بسیار شدیدی بود که تمام مسلمانان زخمی را به قتل می رسانید و ابو دجانه نزدیك آن مرد رسیده بود. پس زُبیر می گوید: من به الله دعا نمودم که او با ابی دجانه روبرو شود تا ابو دجانه او را از بین ببرد، با وجود اینکه زُبَیر بن العوام خودش از جنگجویان بزرك بود. و روبرو شدند، پس دو ضربه را رد و بدل کردند، و مشرك ابا دُجانه را ضربه زد ولی با زره خود از آن دفاع کرد و با شمشیر خود مشرك را زد و او را کشت.

و سبحان الله، ابو دُجانه در صفوف مشرکین رخنه کرد و رخنه کرد تا که به آخر صفوف کفار رسید. و تا جائی رسید که زنان در آنجا بودند. و گفت: انسانی را دیدم که مردم را تشویق می کرد و وقتیکه شمشیر خود را بلند کردم فریاد زد، و او یك زن بود. هند بنت عُتبه بود، پس کرامت شمشیر رسول الله (ص) را حفظ کردم از اینکه با آن یك زن را بزنم، پس او را نزدم. این بود ابو دُجانه (رض).

حمزه بن عبدالمطلب

حمزه بن عبدالمطلب (رض) هم مثل ابی دُجانه (رض) می جنگید. حمزه در هر میدان به شدت می جنگید. هیچ کسی از مشرکین در مقابل اش ایستاد نمی شد. لاکن سبحان الله یکنفر به عقب اش ایستاد شد، وحشی بن حَرب، یکی از غلام ها در لشکر مشرکین بود. وحشی بن حرب قصه ای خود را می کند و می گوید: غلام جُبَیر بن مُطعِم بودم. و کاکایش طُعَیمه بن عدی در روز بدر مصاب شده بود. وقتیکه قریش بطرف أُحُد روان بودند جُبَیر به من گفت: اگر کاکای محمد حمزه را برای کاکایم قتل کنی ترا آزاد می کنم. مسأله بکلی مسأله ای انتقام است. گفت: پس با مردم خارج شدم، و مردی حبشی بودم که نیزه می انداختم انداختن حبشی، بسیار کم از من خطاء می رفت. وقتیکه مردم مقابله می نمودند، رفتم تا حمزه را ببینم و او را تعقیب کنم. تا که او را در زمین مردم دیدم.

و توجه کنید به تصویر، می گوید: مثل الجمل الأَورق يَهُدُّ الناسَ هدًا ما يقومُ له شيء. مثل شتر ابلق که باشمشیر خود به شدت وار می کرد، هیچ کس مقابل اش ایستاد شده نمی توانست، سبحان الله، این براستی حمزه (رض) بود، بالای مشرکین در روز أُحُد بسیار زیاد شدید بود. وحشي می گوید: پس نیزه ام را تکان دادم تا راضی شدم و آنرا بطرف اش انداختم، (یعنی نیزه را بطرف حمزه (رض) پرتاب کرد) پس به شکم اش اصابت کرد، تا اینکه از بین دو پایش خارج شد، سبحان الله. و کوشش کرد که بطرف من بیآید ولی مغلوب شد. یعنی سیدنا حمزه (رض) بعد از اینکه با نیزه ضربه خورده بود، بطرف وحشی رفت تا او را بکشد، ولی مغلوب شد. پس او را گذاشتم تا فوت کرد. بعداً نیزه ام را گرفتم و به معسکر برگشتم. و در آنجا نشستم و به کس دیگری حاجتی نداشتم، چون او را بخاطر آزادی خود به قتل رسانیدم. وقتیکه به مکه رسیدم آزاد شدم.

با قتل حمزه فاجعه ای بزرگی بالای لشکر مسلمانان وارد شد (رض). اسد الله و اسد رسول اش (ص) به قتل رسید. و با وجود قتل حمزه و با خساره ای بدبختانه ایکه با به قتل رسیدن این شیر در

آن واقع شدند (رض)، جز اینکه مسلمانان هنوز هم بر موقف در زمین أُحُد تماماً سیطره ای کامل داشتند. تمام مسلمانان در این روز جنگ سخت و شدیدی را جنگیدند. ابوبکر جنگید،

عمر جنگید، علی بن ابی طالب، زُبَیر بن العوام، مُصعَب بن عُمَیر، طلحه بن عُبَیدالله، عبدالله بن جَحش، سعد بن مُعاذ، همه مسلمین سبحان الله، در آن روز بطور ممتاز و متمایز جنگیدند.

قصد خالد بن الولید در رخنه نمودن به صفوف مشرکین

و سبحان الله خالد بن ولید (رض) در حالیکه در آنروز مشرك بود، و لاکن دارای نظر عسکری ثاقب و تیز بود، از دور موجودیت دهانه را دید که وجود دارد، جائی را دید که ممکن بود از آن بگذرد و به عقب لشکر مسلمانان رخنه کند. خالد بن الولید با لشکر خود، فرقه ای از اسپ سواران آمد، و از گرداگرد کوه تیر اندازان دَور خورد، لاکن با سیلی از تیر ها از طرف فرقه ایکه (ص) آنرا بالای کوه وضع نموده بودند روبرو شد. و خالد بن الولید با تمام هوشیاری و زکاوت خود و تجربه ای عسکری خود نتوانست از این فرقه تجاوز کند و بر عقب لشکر مسلمانان خود را برسانند. این کوششی بود که قصد آنرا داشتند. و خالد دو باره بر گشت و این کار را برای بار دوم و بار سوم کوشش کرد. و هر بار سبحان الله در تجاوز کردن به فرقه ای تیر اندازان ناکام می شدند که تا این لحظه وظیفه ای خود را با کامل ترین وجه انجام داده بودند.

نصر برای مسلمانان

و شکست در لشکر مشرکین پدیدار شد، سبحان الله. سه هزار مشرك مثل اینکه با سی هزار مسلمان رو برو شده باشند، با وجود اینکه تمام مسلمانان هفتصد نفر بودند. مشرکان بطور جدی در فکر گریختن شدند. بعداً براستی شروع کردند به گریز. و بطور تدریجی به عقب برگشتند، و بطرف مکه در فرار شدند و زنان خود را در عقب رها کردند، و تا اینکه زنان به دنبال شان فرار می کردند. و

زُبَیر بن العوام می گفت من خدمه ها و دوستان هند بنت عُتبه را دیدم که جامه های خود را محکم گرفته فرار می کردند، هیچ کسی نبود که ما را از اسیر گرفتن شان ممانعت می کرد.

یعنی خلاص، جنگ به پایان رسیده بود و به بسیار آسانی آنها را اسیر گرفته می توانستیم. زنان در آخر لشکر مانده بودند و جنگ به پایان رسید، و تمام مشرکین فرار نمودند. سبحان الله، نصر بزرگی بود برای لشکر مسلمانان.

شکوه و جلال این پیروزی از پیروزی بدر کمتر نبود. رب ما سبحانه و تعالی در کتاب خود می فرماید: {وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ} و هر آئینه راست کرد خدا در حق شما وعده خود را چون می کشتید کافران را بحکم خدا [آل عمران: ۱۵۲] پس رب ما سبحانه و تعالی برای مسلمانان وعده فرموده بود که اگر صابر باشند و امر رسول کریم اش (ص) را پیروی کنند، برایشان نصر خواهد داد، در أُحُد یا در غیر آن. رسول الله (ص) با این کلام قبل از رفتن به أُحُد برایشان بشارت داده بودند. و تا به این لحظه مسلمانان تماماً بر آنچه که برایشان گفته بودند (ص)، و بر آنچه که در روز بدر بر آن بودند ملتزم هستند. از این خاطر نصر تا این لحظه تحقق یافته است.

و اگر وقفه ای بگیریم و نظری به لشکر اسلامی بیاندازیم، و آنرا تحلیل نمائیم، در می یابیم که لشکر تا به حال مؤمن به الله عز و جل هستند، مؤمن به روز آخر و در طلب جنت هستند، شوری را تطبیق نمودند، آمادگی خوب را تطبیق نمودند. حاسم (یعنی قاطع) بودند، بالای جوانان اعتماد نمودند. قائد در این لشکر با مردم خود زندگی می کرد و در هر خورد و بزرگی همرایشان اشتراك می ورزید. اخوت بخاطر الله در اثنای جنگ واضح است. در قلوب شان امید است. و از یقینی که نصر از جانب الله عز و جل است قلوب شان مملوء است. و کار به اهل اش سپرده شده است. صفات دهگانه ائیکه قبل از این در غزوه ای بدر در باره اش صحبت کرده بودیم تا این لحظه در لشکر أُحُد تطبیق شده است. و تا این وقت نصر از مسلمانان است. لاکن سبحان الله... در این لحظه، بعد از

این انتصار عظیم، بعد از این گریز بزرك لشكر مشركین، مسلمانان صفت واحدی را از این صفات دهگانه ترك نمودند. یا بگو بعض مسلمانان صفت واحدی از صفات نصر را ترك نمودند و موقف تماماً تغییر كرد.

غنائم كفار و اثر آن بالای تیر اندازان

چه اتفاق افتاد؟ مشركان در گریز خود از میدان معركه بطرف مكه، همه چیز را در پشت سر خود رها كردند تا گریخته بتوانند. مال و متاع خود را انداختند. و بار های خود را انداختند. همه چیز را انداختند. مشركان دنیا را به پشت سر خود انداختند تا سبك شوند، تا فرار كرده بتوانند. و تیر اندازان مسلمان از بالای كوه دنیای را دیدند كه مشركان آنرا به عقب خود انداختند. و سبحان الله تیر اندازان تصمیم عجیبی گرفتند. تصمیم گرفتند به پائین شدن برای جمع نمودن دنیای مشركین. تصور كنید، مخالفت واضح و صریح با كلام رسول الله (ص)، پائین آمدن بخاطر جمع كردن دنیای مشركین. گفتند غنیمت غنیمت، غنیمت غنیمت. سبحان الله، این غنیمت این دنیا این اموال چشمان شان را تماماً از ذكر آنچه كه حبیب (ص) برایشان گفته بود كور ساخت.

لاكن سبحان الله عبدالله بن جُبَیر (قائد) آنچه را كه رسول الله (ص) برایشان گفته بودند، تذكر داد و گفت: "أَنَسیتم ما أمركم به رسول الله ؟!" آیا فراموش كردید كه رسول الله (ص) شما را به چه امر كرده بودند؟ ولی گفتند: "الغنیمة الغنیمة" [۱] سبحان الله. یعنی مخالفت بصورت متعمد و قصداً از كلام رسول الله و از كلام قائد عبدالله بن جُبَیر. چند نفر شان پائین آمدند؟ هشتاد فیصد تیر اندازان پائین آمدند تصور كنید. چهل نفر از بین پنجاه نفر پائین آمدند. هشتاد در صد تیر اندازان خلاف ورزی كردند. و تیر اندازان پائین شدند سبحان الله تا با مسلمانان غنائم را جمع كنند.

غنیمت شمردن موقع

و از دور، از دور که این موقف را دید؟ خالد بن ولید، قائد عسکری با تجربه. یکبار، دوبار، سه بار کوشش کرد که از همین ثغره یا دهانه بگذرد. اما نمی توانست وقتیکه مسلمانان به کلام حبیب (ص) ملتزم بودند. حالا مسلمانان خلاف ورزی کردند. خالد دهانه را دید. بسرعت لشکر مشرك را بر گردانید تا از اطراف کوه تیر اندازان از عقب به صفوف لشکر مسلمانان رخنه کند. عبدالله بن جُبَیر (رض) و کسانیکه از تیر اندازان همرایش باقی مانده بودند، بقدر توانائی کوشش کردند تا خالد بن ولید را از داخل شدن به صفوف لشکر اسلامی ممانعت کنند. لاکن نتوانستند، ده نفر در مقابل فرقه ای کامل مقاومت کردن سخت است. و عبدالله بن جُبَیر کوشش کرد که با آنها بجنگد ولی مجموعه ای از مشرکین بطرف اش در کوه بالا شدند و مسلمانان را از بین بردند. و عبدالله بن جُبَیر و آن ده نفریکه در سر کوه بودند همه في سبیل الله شهید شدند.

و خالد بن ولید و لشکر اش به اطراف لشکر اسلامی آمدند و با صدای بلند داد زدند و دیگر مشرکانی که در حالت گریز بودند این صدا را شنیدند و فهمیدند که خالد بن ولید در عقب لشکر اسلامی دَور خورده است. پس دو باره برای جنگ بر گشتند. و با آن، مسلمانان بین خالد بن الولید از عقب لشکر، و مشرکین از پیش روی لشکر محاصره شدند. و یك زنی از مشرکین که اسم اش عَمره بنت عَلقَمه بود بسرعت بیرق را که در اول جنگ به زمین افتاده بود بلند کرد، و مشرکان به جوش و خروش آمدند و در هجوم بالای مسلمانان بسیار زیاد تشویق شدند. و طبعاً آنها خاطرات بدر را و خاطرات شکست را در شروع معرکه ای أُحُد با خود حمل می کنند. و شروع نمودند به فشار وارد نمودن بالای مسلمانان از دو طرف.

ثبات رسول (ص)

رسول الله (ص) در آخر لشکر مسلمانان بودند. و صفوف را در آخر لشکر تنظیم می کردند. وقتیکه خالد بن ولید نزدیك لشکر مسلمانان آمد، اولین فرقه ای که با آن مقابل شد فرقه ای بود که

رسول الله (ص) در آن بودند. خالد بن ولید تا به این وقت رسول الله (ص) را ندیده است. ولی دقایقی نخواهد گذشت قبل از اینکه ایشان را ببیند چون ایشان (ص) در آخر صفوف هستند. پس چه کنند حالا (ص)؟

دو اختیار نزد شان موجود است. یا اینکه با نُه نفری که همرایشان است به جای دیگری از میدان جنگ فرار کنند تا بتوانند سر از نو مقاومت کنند. و یا اینکه لشکر را صدا کنند تا لشکر سر از نو جمع شود و کوشش کنند تا موقف را دو باره در زمین أُحُد استقرار بدهند. طبعاً اگر (ص) مردم را صدا کنند، احتمال بزرگ موجود است که مشرکینی که حالا در عقب لشکر اسلامی هستند صدایشان را بشنوند. و اگر صدایشان را بشنوند ایشان را محاصره خواهند کرد. و با وجود آن رسول الله (ص) در شجاعت کمیابی حل دوم را اختیار نمودند. و با بلند ترین آواز برای استقرار دادن موقف سر از نو ندا نمودند. گفتند: "إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، أَنَا رَسُولُ اللَّه" بطرف من بیآئید او بندگان الله، بطرف من بیآئید او بندگان الله، من رسول الله هستم. و اینچنین آواز خود را بلند کردند تا مسلمانان بشنوند. طبعاً مسلمانان در حالت اضطراب بسیار شدید بودند. و مشرکان در حالت نشاط عجیبی بودند.

و موقف بسیار مصیبت آمیزی بود. نه نفر با رسول الله (ص) بودند طوریکه قبلاً گفتیم. پس خالد بن ولید آواز رسول الله (ص) را شنید و فهمید که ایشان در این منطقه هستند و بسرعت به این منطقه آمدند و رسول الله (ص) را محاصره کردند. و فرقه ایکه با رسول الله (ص) بود جنگ شدیدی را شروع نمودند. نُه نفر در مقابل فرقه ای کاملی از اسپ سواران. و رسول (ص) آنها را تشویق می نمودند. می گفتند: مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَلَهُ الْجَنَّةُ؟" أو: "مَنْ يَرُدُّهُمْ عَنَّا وَهُوَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ" (۲)که آنها را از ما عقب

می زند و برایش جنت خواهد بود؟ یا می گفتند: که آنها را از ما عقب می زند و در جنت رفیق ام خواهد بود.

ثبات صحابه

پس یکی از انصاری پیش شد، و جنگ شدیدی را براه انداخت تا که کشته شد (رض)، شهید شد. پس دوم پیش رفت، بعداً سوم، بعداً چهارم، بعداً پنجم، بعداً ششم، تا اینکه امر به هفتم شان رسید. و او عِمارة بن یزید بن السَّكَن (رض) بود. هفت نفر انصاری، یکی، دو و سه تا که به هفتم رسید و هر کدام شان پیش می شدند، جنگ می کردند، شهید می شدند رضی الله عنهم اجمعین. تا که هفتم عِمارة بن یزید بن السکن رسید، پس به بسیار شدت و سختی جنگ کرد سبحان الله، تا که مصاب شد (رض) و بزمین افتاد. و نزدیك رسول الله (ص) رفت تا اینکه روی خود را که بر قدم رسول (ص) گذاشت و شهید شد در حالیکه رویش بر قدم رسول الله (ص) بود.

رسول الله (ص) در این موقف بسیار متأثر شدند. گفتند: "مَا أَنْصَفْنَا أَصْحَابَنَا" با اصحاب خود انصاف نکردیم. با اصحاب خود انصاف نکردیم، انصار از یك تا به آخر شان پیش شدند و طلحه بن عُبَیدالله و سعد بن ابی وقاص پیش نشدند.

طبعاً آن موقف بالای طلحه بن عُبَیدالله و سعد بن ابی وقاص تأثیر کرد پس هر دو جنگ شدیدی را براه انداختند. لاکن طلحه و سعد در مقابل این فرقه ای بزرگی از مشرکین چه کرده می توانند؟ و عتبة بن أبي وقاص از کفار پیش آمد و او برادر سعد بن أبي وقاص بود. با سنگ بر روی رسول الله (ص) زد. تصور کنید، سعد بن ابی وقاص از رسول الله (ص) دفاع می کند. و عُتبه برادرش با سنگ بر روی رسول الله (ص) می زند. خون از سر ایشان جاری شد (ص). و عبدالله بن شِهاب زُهری یکی از

مشرکین هم آمد و به شدت به سر ایشان زد. و سر ایشان ترکید. بعداً مرد دیگری به نام عبدالله بن قَمئه آمد و با شمشیر خود ضربه ای شدیدی در شانه ای ایشان زد که بعد از آن برای یکماه از آن شکایت داشتند، لاکن آنقدر قوی نبود که دو زره ایشان را بشکند (ص). بعداً در روی مبارك شان ضربه ای شدیدی زد، به حدیکه دو حلقه های مِغفَر (یعنی کلاه آهنی) که (ص) پوشیده بودند روی یا کومه ای مبارك را سوراخ کرد، و آن کافر گفت:" بگیر اینرا، و من بن قَمئَه هستم.

رسول الله (ص) گفتند "أَقْمَأَكَ اللَّهُ"، یعنی الله هلاکت کند. سبحان الله، آن مرد کمی بعد از جنگ أُحُد در دیار خود از کوه پائین افتاد و کشته شد.

موقف بسیار بحرانی بود، خون از سر و از جسد رسول الله (ص) روان بود. و خون را از روی خود پاك می کردند و می گفتند (ص): "كَيْفَ يَفْلَحُ قَوْمٌ شَجُّوا رَأْسَ نَبِيِّهِمْ"٤. چطور کامیاب شود قومی که سر نبی خود را می شکنند. پس الله عز و جل نازل فرمود: {لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ} نیست ترا از این کار چیزی یا بمهربانی توبه ایشان را می پذیرد یا عذاب کند ایشان را زیرا که ایشان ستمگارند [آل عمران: ١٢٨]

سعد و طلحه در مقابله با مشرکین

در آن موقف سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله رضی الله عنهما کاری را کردند که جز از یك لشکر کامل دیگری آنرا کرده نمی تواند. سعد بن ابی وقاص ضد مشرکین تیر اندازی را شروع کرد. تخیل کنید که حلقه ای کاملی با فرقه ای کاملی از اسپ سواران و جنگجویان مشرك اطراف مصطفی (ص) جمع شده بودند، و با آنهم سعد بن ابی وقاص به این مجموعه ای بزرگ تیر اندازی می کرد.
رسول الله (ص) به درجه ای این عمل سعد بن ابی وقاص را پسند نمودند که برایش گفتند: "ارْمِ سَعْدٌ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي"٥. تیر بیانداز سعد، پدر و مادرم فدایت باد. سعد بن ابی وقاص (رض) یگانه کسی

بود که (ص) پدر و مادر خود را برایش جمع نموده بودند. و بعد از آن بر این سخنان همیشه فخر می کرد. پس در آنروز بصورت عالی تیر اندازی می کرد (رض).

طلحه بن عُبَیدالله هم جنگ سختی را در آنروز براه انداخت. در هر طرف رسول الله (ص) جنگ می کرد. تا اینکه جراحات جسد طلحه (رض) به سی و نُه جراحت رسیده بود. تصور کنید که در جسد کسی سی و نه جراحت باشد، و هنوز هم في سبیل الله بجنگد. و تیری از دور آمد و نزدیك بود که به مصطفی (ص) اصابت کند، پس طلحه دست خود را در مقابل تیر گرفت. سبحان الله. پس تیر در دست اش داخل شد و رسول (ص) را نجات داد. و دست طلحه با آن تیری که در آنروز بدست اش خورد شل شد، (رض).

امتحان سخت مهاجرین و انصار در دفاع از رسول (ص)

بعد از این جنگ بزرگ در اطراف رسول الله (ص)، بعضی صحابه (رض) رسیدند. ایشان را از دور در حالت محاصره و موقف دشوار دیدند. پس مجموعه ای از صحابه از اول لشکر بطرف شان آمدند. اولین کسی که نزد رسول الله (ص) آمد کسی بود که شدید ترین حُب را برایشان داشت، ابوبکر صدیق (رض). وقتیکه از دور مردی را دید که در اطراف رسول الله (ص) می جنگد، گفت: کن طلحة، فداك أبي وأمي"، "کن طلحة، فداك أبي وأمي. یعنی طلحه باشی، پدر و مادرم فدایت. و بعداً دریافت که براستی طلحه بود طوریکه تمنی کرده بود. طبعاً بخاطریکه طلحه جنگجوی سرسخت و سلحشور و ستیزه جوئی بود. پس امید داشت که طلحه باشد تا همانطور از رسول الله (ص) مدافعه کند. بعد از ابو بکر صدیق فوراً بدنبالش عمر و ابو عُبَیده بن الجرّاح رضی الله عنهما آمدند.

و ابو بکر صدیق (رض) دید که حلقه های مِغفَر (یعنی کلاه آهنی) در روی رسول الله (ص) است. پس رفت تا آنها را بکَشد، ولی ابو عبیده بن الجرّاح برایش گفت: "نشدتُك بالله یا أبا بکر، نشدتُك

بالله يا أبا بكر إلا تركتَني". به الله از تو التماس می کنم بگذار تا من آنها را بکشم. پس ابو عُبَیده حلقه ها را با احتیاط شدید با دندان های خود از روی رسول الله (ص) کشید تا ایشان اذیت نشوند. سبحان الله در اثر قوت حلقه های آهنین یکی از دندان اش افتاد (رض). و یکی از حلقه های مِغفَر خارج شد. ابوبکر میخواست حلقه ای دوم را بکشد که ابو عُبَیده بن الجرّاح بار دیگر گفت: "نشدتك بالله يا أبا بكر إلا تركتني". وقتیکه حلقه ای دوم را کشید، دندان دیگر ابو عبیده هم افتاد، رضی الله عنهم اجمعین.

جنگ شدیدی را در اطراف مصطفی (ص) جنگیدند. رسول الله (ص) دیدند که طلحه چپ و راست جنگ می کند در حالیکه سبحان الله در جسد اش اینقدر جراحات موجود است. پس به اصحاب خویش ابوبکر و عمر و ابو عُبَیده گفتند: دُونَكُمْ أَخَاكُمْ، فَقَدْ أَوْجَبَ"۷. یعنی هر چه را که باید انجام می داد انجام داد. و طلحه (رض) در اثر اصابت های زیاد افتاد. و صحابه از رسول الله (ص) دفاع می کردند.

بعد از آن مجموعه ای دیگری از صحابه آمدند. أبو دجانة، و مالك بن سنان پدر أبو سعيد الخدري و حاطِب بن أبي بَلتَعَة آمدند، و أُم عِمارة یکی از زنان آمد تا در اطراف رسول الله (ص) بجنگد سبحان الله. ابو طلحه ای انصاری خود را در مقابل رسول الله (ص) قرار می داد. برای چه؟ برای اینکه ایشان را از تیر های مشرکین حفاظت کند. وقتیکه رسول الله (ص) میخواستند که از بالای سر ابو طلحه تیر بیاندازند، ابو طلحه برایشان می گفت: بأبي أنت وأمي، لا تُشرِف يا رسول الله؛ فيصيبك سهمٌ من سهام القوم، نَحْرِي دون نَحْرِك"۸.

یا رسول الله پدر و مادرم فدایتان، سرتان را از عقب من بلند نکنید، که تیر قوم به شما اصابت خواهد کرد، به سینه ای من بخورد نه به سینه ای شما یا رسول الله! أُم عِماره، زن بود و در طرف راست و در

طرف چپ رسول الله (ص) جنگ می کرد. رسول می گویند: مَا نَظَرْتُ يَمِينِي وَلاَ يَسَارِي وَلاَ أَمَامِي وَلاَ خَلْفِي إِلاَّ وَجَدْتُ أُمَّ عِمَارَةَ تُقَاتِلُ عَنِّي بِسَيْفِهَا.

بطرف راست ام و بطرف چپ ام و به مقابلم و به عقب ام نظر نمی انداختم جز اینکه أم عِماره را می دیدم که با شمشیر خود از من دفاع می کرد. یعنی هرطرف ام را که می دیدم أم عِماره را می دیدم که با شمشیر خود می جنگید.

سبحان الله رسول الله (ص) به جنگ کردن این زن به نظر تعجب دیدند. در حالیکه او یك زن ضعیف بود و برای جنگ کردن با شمشیر مکلف نبود، و در جنگی که از آن بعضی مردان فرار کردند. لاکن ایشان به او می دیدند و تبسم می کردند، پس أُم عِماره ایشان را مشاهده کرد و گفت: "یا رسول الله، ادعُ الله أن نكون معك في الجنة". گفتند: "أَنْتُمْ مَعِي فِي الْجَنَّةِ" یعنی یا رسول الله، برای ما دعا کنید که با شما در جنت باشیم" گفتند: شما با من در جنت خواهید بود. او و شوهر اش و پسر اش همه در اطراف رسول الله (ص) جنگ می کردند. و حاطِب بن أبي بَلتَعَة آمد و عُتبة بن أبي و قاص را قتل کرد. عُتبه برادر سعد بن ابی وقاص بود که کمی قبلاً در روی رسول الله (ص) با سنگ زده بود و دندان رباعیه ای ایشان را شکستانده بود. در زمین جنگ أُحُد به قتل رسید.

و عبدالرحمن بن عَوف چنین به شدت جنگ کرد که دندان هایش شکست (رض). و به جسد اش بیست جراحت برداشته بود که یکی آنها سبب لنگ شدن دائمی اش گردید. ابو دُجانه کار عجیبی کرد سبحان الله، رسول الله (ص) در یك حُفره ایکه مشرکین آنرا برای کمین گرفتن حَفر کرده بودند افتادند. وقتیکه در آن افتادندند (ص) و نتوانستند از شدت و کثرت جراحات از آن خارج شوند. و ابو دُجانه دید که تیر ها از هر طرف بطرف رسول الله (ص) انداخته می شود، پس خود را بالای رسول الله (ص) انداخت و حُفره را با جسد خود پوشانید تا تیر ها به پشت اش اصابت کند (رض). [۱۰] همه در اطراف مصطفی (ص) می جنگیدند.

مُصعَب بن عُمَیر (رض) آمد، در حالیکه بیرق مهاجرین را حمل می کرد، و جنگ شدیدی را در اطراف رسول الله (ص) جنگید تا دست راست اش قطع شد، پس بیرق را با دست چپ خود حمل کرد، و دست چپ اش قطع شد، و بالای آن زانو زد و با سینه و گردن خود آنرا حفاظت می کرد، و مشرکین از عقب اش آمدند و او را به قتل رسانیدند، پس به زمین افتاد در حالیکه می گفت: {وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ} و نیست محمد مگر پیغمبر هر آئینه گذشته اند پیش از وی پیغامبران [آل عمران: ١٤٤].

اشاعه ای قتل نبی و آثار آن بالای مسلمانان

وقتیکه مُصعَب بن عُمَیر (رض) شهید شد، او بسیار شبیه رسول الله (ص) بود. مشرکان فکر کردند که آنها مصطفی (ص) را به قتل رسانیدند. پس بن قَمِئَه کسی که مُصعَب بن عُمَیر را به قتل رسانید گفت: "قتلتُ محمدًا" قتلتُ محمدًا"[١] محمد را قتل کردم. و این خبر در تمام زمین معرکه منتشر شد، بین مشرکین هم منتشر شد و بین مسلمین هم منتشر شد. و برای مسلمانان این یك فاجعه بود. تصور کنید که اشاعه شود که حبیب (ص) به قتل رسیدند. این امر را ابداً تخیل کرده نمی توانستند. نمی توانستند بدون رسول الله (ص) زندگی کنند. وحی چطور قطع می شود و رسالت یعنی پیام هنوز اتمام نیافته است؟ سؤلات زیادی در اذهان مردم بود. پس تمام مردم نا امید شدند، یا بگو مردم زیادی از مسلمانان در سر زمین قتال نا امید شدند. برای بعضی نا امیدی به حدی رسید که از جهاد و جنگ در اطراف شان دست کشیدند و در میدان جنگ نشستند، و شمشیر خود را دیگر بلند نکردند تا حتی از خود دفاع کنند. تخیل کنید! جنگ در اطراف اش ادامه دارد و او شمشیر خود را بلند نمی کند تا حتی از خود دفاع کند.

این یك فهم تماماً غلط بود. جنگ بخاطر مسلمانان نیست. و نه هم بخاطر رسول الله (ص) است. جنگ في سبیل الله عز و جل است. و الله زنده است و نمی میرد. پس احباط و نا امیدی برای چه؟ قضیه ای قتال في سبیل الله ابداً ابداً نباید از ذهن مؤمن خارج شود.

و لاکن باید مثل صحابی جلیل ثابت بن الدَّحْدَاح (رض) باشد که در جنگ أحد شرکت نموده بود. وقتیکه دید که یأس و نا امیدی به درجه ای در بین مردم بلند شده بود که آنها را از جهاد باز داشته است، با ایمان عمیق و فهم دقیق برایشان گفت: إن کان محمدٌ قد قُتل، فإن اللهَ حيٌ لا یموت"[۱۳] اگر محمد (ص) کشته شده است، الله زنده است و نمی میرد. شما بخاطر محمد (ص) جنگ می کنید و نه بخاطر رب ما سبحانه و تعالی. إن کان محمدٌ قد قُتل، فإن الله حي لا یموت". بعداً جنگید (رض) تا که شهید شد.

این را أنس بن نضر (رض) هم گفت وقتیکه مردم را دید که در زمین جنگ نشسته اند و هر نوع روحیه ای جنگی و غیرت برای مقاومت را از دست داده اند. پس برایشان گفت: ماذا تنتظرون؟ "منتظر چه هستید؟ گفتند: قتل النبي " رسول الله (ص) به قتل رسیده اند. پس با منتهای شجاعت و قوت برایشان گفت: قوموا فَمُوتوا علی ما ماتَ علیه؛ إن کان محمد قد قتل فإن الله حي لا یموت". بلند شوید و بمیرید برای آنچه که مردند (ص)؛ اگر محمد کشته شد الله زنده است و نمی میرد.

بعداً در باره ای مسلمانانی که نا امید شده بودند و در میدان جنگ نشسته بودند گفت: "اللهم إني أعتذرُ إلیك مما صنع هؤلاء (یعني المسلمین)، وأَبرأُ إلیك مما صنع هؤلاء"

الهی من از آنچه که این مردم (یعنی مسلمانان) کرده اند عذر میخواهم، و مبرا هستم از آنچه که آن مردم (یعنی مشرکین) کسانیکه رسول الله (ص) را به قتل رسانیده اند طوریکه اشاعه شده بود. بعداً به پیش رفت (رض) تا با مشرکین مقابله کند. پس با سعد بن مُعاذ روبرو شد. سعد برایش گفت کجا

میروی یا ابا عُمَر؟ در بین تمام مشرکین و بحران بزرگ، أنس گفت: واهًا لريح الجنة يا سعد، إني أجدها دون أُحُد". واه به بوی جنت او سعد، که من آنرا در أحُد می یابم. بوی جنت در أُحُد به مشام ام می رسد. بعداً رفت (رض) و با مشرکین جنگ شدیدی را براه انداخت سبحان الله تا که شهید شد (رض). هشتاد ضربه به جسم اش وارد شد. و هیچکس او را نمی شناخت جز خواهرش از علامه ای در انگشت اش [١٤].

اشاعه ای قتل رسول (ص) ادامه پیدا کرد تا وقتیکه کَعب بن مالك (رض) که در أُحُد شرکت داشت کشف نمود که رسول الله (ص) زنده هستند. پس برای مسلمانان ندا کرد: "يا معشر المسلمين أبشروا، هذا رسول الله". او مسلمانان آن رسول الله (ص) هستند. یعنی رسول الله (ص) زنده هستند. پس رسول (ص) برایش اشاره نمودند که آرام باشد تا مشرکان جای ایشان را ندانند. و با آنهم سی نفر صحابه کلام کعب بن مالك (رض) را شنیدند، و نزد ایشان آمدند و ایشان را احاطه نمودند.

و بعداً رسول (ص) این مجموعه را در انسحاب (یعنی عقب نشینی) منظم بطرف کوه رهبری نمودند. و سبحان الله رسول الله (ص) از دور به مجموعه ای دیگری از مسلمانان ندا می نمایند: "إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ" إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ [١]. بطرف من بندگان الله! بطرف من بندگان الله!

و مجموعه ای دیگری بود که تنها در دست کشیدن از جنگ اکتفا نکردند، بلکه کاری را کردند که شدید تر و بد تر از آن بود. لا اله الا الله! این مجموعة قرار فرار از میدان جنگ را گرفتند. (والفرار من الزحف كبيرة من الكبائر) فرار از زَحف (یعنی لشکر) کبیره ای از کبایر است. بعض شان به کوه بالا شدند. بعض شان بطرف مدینه فرار کردند تا که به مدینه ای منوره رسیدند.

رسول الله (ص) آنها را ندا می کردند و آنها می شنیدند و لبیك نمی گفتند. این را رب ما در کتاب خود ذکر فرمود: {إِذْ تُصْعِدُونَ (الی جبل) وَلاَ تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ} آنگاه که دور می رفتید در گریختن (یعنی بطرف کوه) و متوجه نمی شدید بر هیچ کس و پیغامبر می خواند شما

را در جماعت که پس پشت شما بود [آل عمران: ۱۵۳] در آخر لشکر مسلمانان را صدا می کنند و آنها این ندا را می شنوند و آنرا لبیك نمی گویند. فاجعه بود، واقعاً مصیبت بود.

و با آنهم رسول الله (ص) توانستند با مجموعه ای سی نفری از مسلمانانی که همرایشان بود به کوه انسحاب نمایند. در حالیکه ایشان در کوه بالا می شدند، أُبَيّ بن خَلَف ایشان را دید، دشمن الله، یکی از بزرگان مشرکین. از دور می آمد و می گفت: "لا نجوت إن نجا" نجات نخواهم یافت اگر او نجات بیابد. پس یکی از مسلمانان گفت: "أیعطف علیه أحدٌ منا فیقتله؟" یعنی آیا کسی برود و او را قتل کند؟" رسول الله گفتند: "دَعوهُ" بگذارید او را. وقتیکه نزدیك رسول الله (ص) آمد، رسول الله (ص) با نیزه ای شان ضربه ای به او زدند. سبحان الله ضربه ای بسیار بسیطی بود که خراشیدگی بسیار خفیفی را به او رسانید. و با آنهم سبحان الله أُبَی بن خَلَف فریاد زد و به زمین افتاد و برخاست و به دویدن شد سبحان الله، وقتیکه نزد مشرکین رسید گفت: "قتلني والله محمد".

والله محمد مرا قتل کرد. پس مشرکین تعجب کردند، گفتند: ذهب والله فؤادُك، والله إنْ بك من بأس"[۱۶] والله دل و جرأت ات رفته است، و شیطان بالایت حاکم شده است. این تنها یك خراشیدگی خفیف است. گفت، توجه کنید به کلماتی که اندازه ای مصیبتی را تعبیر می کند که در لشکر مشرکین موجود بود. گفت: در مکه برای من گفته بود که من ترا می کُشم، سبحان الله، پس والله اگر بالای من تف هم کند مرا خواهد کُشت. ببینید به قناعت أُبَی بن خَلَف که کلمه ای رسول الله (ص) راست است. و اینکه اگر برایش گفته باشند که روزی او را به قتل خواهد رسانید، آن کار حتماً اتفاق خواهد افتاد، حتیٰ اگر از یك خراشیدگی خفیف هم باشد.

این کلماتی را که گفت تعبیر اینرا می کرد که مشرکین به این کاملاً قانع بودند که رسول (ص) حق هستند، و به آنچه که مبعوث شده اند راست است. لاکن آنرا بخاطر مصالح شان تکذیب می کردند (لعنهم الله). و سبحان الله، طوریکه رسول الله (ص) قبل از آن گفته بودند، و طوریکه قبل از آن با

وحی خبر داده شده بودند، در حالیکه بطرف مکه مراجعت می کردند، دشمن الله أُبَی بن خلف، با همان خراشیدگی خفیفی که از طرف رسول الله (ص) به او اصابت کرده بود مُرد.

و رسول الله (ص) سر از نو شروع نمودند بر بالا شدن به کوه أُحُد. لاکن سبحان الله إصابت ها به بدن شان بسیار زیاد بود و با سنگ بزرگی روبرو شدند که به آن بالا شده نمی توانستند. پس طلحه بن عُبَید الله به زمین نشست، در حالیکه جسد خودش دارای سی و نُه زخم بود. به زمین نشست تا رسول الله (ص) به پشت اش بالا شوند. پس رسول الله (ص) گفتند: "أَوْجَبَ طَلْحَةُ" [۱۸]طلحه واجد شرایط داخل شدن به جنت شد. یعنی همه چیزی را که ممکن بود آنرا بکند، کرد. و طبعاً او از جمله ای عشره ای مبشره به جنت است (رض).

از اینخاطر وقتیکه روز أُحُد در مقابل ابوبکر (رض) ذکر می شد می گفت: "هذا الیوم کان کله لطلحة" [۱۹] آنروز همه اش از طلحه بود (رضی الله عنهم اجمعین). و رسول الله (ص) و کسانیکه همرایشان بودند به کوه بالا شدند. و از دور بار دیگر خالد بن ولید ایشان را دید. و ابو سفیان ایشان را دید. و پیش آمدند تا مسلمانان را از بالا شدن به کوه مانع شوند و جنگ را تکمیل کنند. پس گفتند (ص):"اللَّهُمَّ إِنَّهُ لاَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَعْلُونَا" [۲] یا الله آنها (یعنی مشرکان) نباید بلند تر از ما باشند، (یعنی در مقام یا قدرت). طبعاً موقف بسیار خطر ناك می بود اگر نزد مسلمانان بالا می شدند. پس از بین کسانی که همرایشان بودند فرقه ای را معین نمودند که در رأس شان عمر بن الخطاب (رض) بود. و با مشرکین جنگ شدیدی را براه انداختند و واقعاً آنها را از بالا شدن به کوه مانع شدند. و رسول الله (ص) و کسانیکه همرایشان بودند توانستند به کوه بالا شوند. و مسلمانان در داخل کوه مخفی شدند.

قطع کردن اعضای بدن شهدای کرام

خوب مشرکین در اینوقت چه کردند؟ بطرف اجساد هفتاد شهیدانی رفتند که در زمین أُحُد در میدان جنگ افتاده بودند. و شروع کردند به قطع کردن اعضای اجساد شان. زنان گوش های مردان مسلمان و بینی هایشان را قطع می کردند، و از آن گردن بند و پای بند درست می کردند و آنرا می پوشیدند. منتهای جرم.

و هند بنت عُتبه زن ابی سفیان که در بیرحمی بالای مسلمانان، و تشویق کردن کفار بر جنگ علیه مسلمانان از شدید ترین کفار بود بطرف حمزه (رض) رفت، کاکای رسول الله (ص). و بطن اش را شق کرد و قطعه ای از جگر اش را کشید، کوشش کرد آنرا بخورد. اندازه ای جرم را تخیل کنید. لاکن بخاطریکه مزه ای نا مطبوع داشت، آنرا دوباره از دهن خود خارج کرد. این اندازه ای کینه و عداوت را که در قلوب مشرکین بود تعبیر می کند.

طبعاً هند بنت عُتبه غمزده بود. پدر اش عُتبه بن ربیعه در غزوه ای بدر مرد، کاکایش شَیبه بن ربیعه هم در غزوه ای بدر مرد، و برادر اش الولید بن عُتبه در غزوه ای بدر مرد. پسر اش حَنظله بن ابی سفیان در غزوه ای بدر مرد. چهار نفر اش در غزوه ای بدر مرده بود. طبعاً این به نسبت او یك فاجعه بود. و توجه کنید که حمزه (رض) از کسانی بود که در قتل اقارب اش شرکت نموده بود. الولید بن عتبة را قتل کرده بود. و شَیبة بن ربیعة را قتل کرده بود.

پس این بود موقف در میدان جنگ بعد از بالا شدن ایشان (ص) به کوه. و هنوز هم از سر ایشان خون می آید و توقف نکرده است. و صحابه بقدر توانائی کوشش نمودند تا جریان خون را مانع شوند، و به سر رسول الله (ص) آب انداختند. لاکن آن تنها خونریزی را بیشتر ساخت. سیده فاطمه رضی الله عنها در آنوقت همرای لشکر اسلامی بود. وقتیکه این موقف را دید اندازه ای از حصیر (یعنی کاه) را آورد، و آنرا سوختاند و آنرا بر زخم رسول الله (ص) گذاشت تا خونریزی ایشان توقف کرد.

و تصور کنید که رسول الله (ص) در آن موقف از سر صبح تا ظهر جنگ کردند، پس وقت نماز ظهر رسید و مسلمانان برای نماز جمع شدند، لاکن رسول الله (ص) از شدت زخم ها ایستاد شده نمی توانستند پس نشسته نماز خواندند، و مسلمانان هم بخاطر قعود ایشان به قعده (یعنی نشسته) نماز خواندند.

و تا به این وقت هم، مشرکان بر این معتقد هستند که رسول الله (ص) به قتل رسیده اند. و بعض مسلمانان با رسول الله (ص) هستند. و بعض مسلمانان در میدان معرکه شهید شدند، و بعض مسلمانان به جا های مختلف فرار کردند. و بعض مسلمانان به مدینه ای منوره فرار کردند. وضع طوریکه می بینید بسیار زیاد فاجعه انگیز است.

١: المباركفوري: الرحيق المختوم ص237.

٢: المباركفوري: الرحيق المختوم ص239.

٣: (رواه مسلم (1789)، وأحمد (4414).

٤: المباركفوري: الرحيق المختوم ص240.

٥: (رواه البخاري (3833)، ومسلم (2411)، والترمذي (2829)، وابن ماجه (129)، وأحمد (709).

٦: المباركفوري: الرحيق المختوم ص242.

٧: السابق نفسه، الصفحة نفسها.

٨: ابن كثير: السيرة النبوية 53/3.

٩: الواقدي: المغازي 272/1، 273.

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص242، 243 :١٠

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص244 :١١

.ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص73 :١٢

.الواقدي: المغازي، تحقيق مارسدن جونس، عالم الكتب، بيروت، 281/1 :١٣

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص238، 239 :١٤

.السابق نفسه ص244:١٥

.هي "إن" النافية، أي: ما بك من بأس :١٦

.ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص84 :١٧

رواه الترمذي (1692، 3738)، وأحمد (1417). قال الشيخ الألباني: حسن. انظر حديث رقم (2540) في صحيح :١٨ .الجامع

.ابن كثير: السيرة النبوية 58/3:١٩

.رواه أحمد (2609)، وحسنه شعيب الأرناءوط. وانظر: ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص86 :٢٠

.ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص91 :٢١

دشنام دادن مشرکین بر مسلمانان

ابو سفیان آمد تا مسلمانان را دشنام بدهد. چون دانستند که بعض مسلمانان به کوه فرار نموده اند. پس او و کسان دیگری از مشرکین که همرایش بودند أمدند، تا با رسول الله (ص) مخاطب شوند اگر زنده باشند، یا اطمئنان حاصل کنند که به قتل رسیده اند یا نه. پس ابو سفیان ندا کرد. گفت:

"أفيكم محمد؟" آیا محمد در بین تان است؟ (ص) مهم ترین امر همین است. آنها از مکه تا به اینجا آمده اند تا رسول الله (ص) را به قتل برسانند. آیا محمد در بین تان است؟ رسول (ص) به اصحاب خویش اشاره نمودند که جواب اش را ندهند. چرا؟ تا نفهمند که جای شان در کجاست. پس صحابه جواب ندادند.

پس گفت: "أفيكم ابن أبي قُحافة؟" آیا بن ابی قُحافه در بین تان است؟ رسول الله (ص) اشاره نمودند که جوابش را ندهند. پس کسی جواب نداد. پس گفت:"أفيكم عمر بن الخطاب؟" و توجه کنید به ترتیب. می دانست که مهمترین شخصیت ها که هستند، و که وزیر اول است و که وزیر دوم است. جواب ندادند. پس در این لحظه ابو سفیان بسیار خوش شد. و گفت: "أما هؤلاء الثلاثة فقد كفيتموهم، ولو كانوا أحياءً لأجابوا" اما این سه نفر را خلاص کردیم، اگر زنده می بودند جواب می دادند.

در این وقت عمر (رض) خود را گرفته نتوانست. گفت "أيْ عدو الله، إن الذين ذكرت هم أحياء، وقد أبقى اللهُ ما يسوءُك" او دشمن الله، کسانی را که ذکر کردی زنده هستند، الله کسی را که ترا رنج و جزا بدهد باقی گذاشته است. باوجود اینکه رسول الله (ص) برایش گفتند که حرف نزند، لاکن سبحان الله خود را گرفته نتوانست. پس ابو سفیان گفت، ابو سفیان بسیار به غضب شد و خواست تا مسلمانان را به غضب بیآورد، پس کلمه ای بسیار زشتی را گفت. گفت: قد كانت فيكم مُثلة لم آمر بها و لم تسؤني" در بین تان مُثله (یعنی مرده های بود که اعضای بدن اش قطع شده بود) به قطع کردن اعضای بدن شان امر نداده بودم، لاکن مرا جزا ندادی. از طبیعت عرب بود که اعضای بدن مرده ها را قطع نمی کردند، لاکن در این موقع از تمام منهج خود خارج شدند. به قطع کردن اعضای بدن مردگان تان من امر نداده بودم، لاکن وقتیکه آنها را دیدی به من چیزی کرده نتوانستی. این را گفت تا که بتواند عمر بن خطاب و مسلمانانی را که همرایش بودند قهر بسازد.

بعداً گفت: "أُعْلُ هُبَلْ" یعنی بلند مقام باد هُبَل (بت شان). پس وقتیکه صحابه سکوت اختیار کردند، نبی (ص) گفتند: أَلاَ تُجِيبُونَه؟ آیا جواب اش را نمی دهید؟ گفتند چه بگوئیم یا رسول الله؟ گفتند بگوئید: "اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ" پس صحابه گفتند اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ. یعنی الله علی ترین و بالا مرتبه ترین همه است.

ابوسفیان گفت: "لنا العزى ولا عزَّى لكم" ما بت عُزی را داریم و شما ندارید. پس رسول الله (ص) گفتند آیا جوابش را نمی دهید؟ گفتند چه بگوئیم. گفتند بگوئید: "اللَّهُ مَوْلاَنَا وَلاَ مَوْلَى لَكُمْ" یعنی الله پشتیبان ماست و شما پشتیبان ندارید.

ابوسفیان گفت: يومٌ بيومٍ بدر، والحربُ سِجالٌ. امروز روز انتقام بدر بود، و جنگ رقابت است، و ما برنده شدیم. پس عمر (رض) جواب داد، گفت: "لا سواء، قتلانا في الجنة، وقتلاكم في النار" برابر نیست، کشته شدگان ما در جنت اند، و کشته شدگان شما در دوزخ. و در روایت دیگر نبی (ص) بودند که این کلام را گفتند. برابر نیست، کشته شدگان ما در جنت اند، و کشته شدگان شما در دوزخ.

ابوسفیان گفت: هلُمَّ إليَّ يا عمر". نزدم بیا او عمر. طبعاً ابوسفیان صدای عمر (رض) را شنیده بود. پس گفت نزدم بیا او عمر. رسول الله (ص) برایش گفتند: "ائْتِهِ، فَانْظُرْ مَا شَأْنُهُ؟ برو نزدش ببین که موضوع چه است. پس نزدش رفت و ابوسفیان برایش گفت: أنشدك الله يا عمر، أقتلنا محمدًا؟" قسم به الله، برایت التماس می کنم او عمر، آیا محمد را قتل کرده ایم؟ سبحان الله! عمر برایش گفت: "اللهم لا، و إنه ليسمع كلامَك الآن. نه والله، ایشان همین حالا کلامت را می شنوند. ابوسفیان گفت، و ببینید به احترام مشرکین برای مسلمانان. گفت: "أنت أصدق عندي من بن قَمئة وأبرُّ" [١] تو نزد من صادق تر و موثق تر از بن قمئه هستی. و توجه کنید والله، این موضوع نزد همه ای مشرکین است. همه ای دشمنان امت، همرایت محاربه می کنند و ترا قتل می کنند، لاکن برای شخصیت ات و قیمت ات،

و دفاع از مبادئ ات، و قربانی دادن بخاطر دین ات و بخاطر مفکوره ات، در اعماق قلوب شان برایت احترام کامل دارند. این واقعیت است.

ابوسفیان سخن عمر را که در این لحظه دشمن اش است باور می کند، و سخن بن قَمئه را که یکی از اعضای لشکر مشرکین است باور نمی کند. و ابوسفیان انسحاب کرد و دیگر در فکر بالا رفتن به کوه نشد. و با فعلی که انجام داد اکتفاء کرد و با مشرکین به مکه برگشت. و بآن جنگ أُحُد خاتمه یافت.

شهدای مسلمین در جنگ أُحُد

رسول الله (ص) از کوه پائین آمدند تا از شهداء دیدن کنند. موقع بسیار هولناکی بود. هفتاد نفر از مسلمانان با فضیلت در میدان أحد افتاده اند. در بین شان أسمای بسیار زیادی از اسمای بزرگ اسلامی بود. در بین شان حمزه بن عبد المطلب بود، و در بین شان عمرو بن الجموح، وعبد الله بن حرام، و مصعب بن عمیر، وعبد الله بن جحش، وحنظلة بن أبي عامر، و خَیثمة بود؛ تعداد بسیار زیادی از شهدای مسلمین افتاده بودند. هفتاد نفر رقم بزرگی است. بلند شدند (ص) و به شهداء نظر انداختند و گفتند: اللَّهُمَّ إِنِّي شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاَءِ، إِنَّهُ مَا مِنْ جَرِيحٍ يُجْرَحُ فِي اللَّهِ إِلاَّ وَيَبْعَثُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدْمَى جُرْحُهُ، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ"[۲]. الهی من بر اینها شاهد هستم، هیچ مجروحی نخواهد بود که در راه الله جراحت برداشته باشد جز اینکه الله او را در روز قیامت با جراحت اش خون ریزان دو باره زنده گرداند که خون اش رنگ خون را خواهد داشت، و بویش بوی مسك را خواهد داشت.

بعضی صحابه بعض شهداء را با خود بردند تا آنها را در مدینه دفن کنند، لاکن رسول الله (ص) امر نمودند تا آنها دو باره برده شوند تا همه ای ایشان در زمین أُحُد دفن گردند. و غسل داده نشوند، و

کفن داده نشوند، و با همان لباس هایشان که در تن شان است دفن شوند بعد از اینکه زره ها و جلد ها از اجساد شان دور کرده شد. و (ص) دو یا سه جسد را در قبر واحدی دفن می کردند. و احیاناً دو نفر را در یك لباس یکجا می نمودند. و می گفتند: کدام شان بیشتر قرآن را حفظ کرده اند؟ هر کسی از آنها که بیشتر قرآن را حفظ می داشت اول او را دفن می کردند.

سبحان الله. و باز هم می گفتند: "أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاَءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ" من در روز قیامت بر اینها شاهد هستم. و این را در آن روز بسیار زیاد می گفتند. و اگر می دانستند که بین دو صحابه محبت بسیار زیاد بود، آنها را یکجا دفن می کردند. عبد الله بن عَمرو بن حرام را با عَمرو بن الجموح دفن نمودند [۳]، رضي الله عنهما وعن الصحابة أجمعين.

و وقتیکه آنچه را که به حمزه (رض) رخ داده بود می دیدند ، حُزن شان زیاد می شد و بسیار غمگین می شدند. و شدیداً گریه می کردند و با صدا گریه می کردند حتی (تَنَشعَ من البكاء) طوریکه راوی می گوید. از سبب گریه ای زیاد شهیق می کردند (یعنی نفس عمیق) می کشیدند. بن مسعود (رض) می گوید: "ما رأينا النبي باكيًا قَطُّ أشد من بكائه على حمزة بن عبد المطلب" یعنی رسول الله (ص) را هرگز ندیده بودیم که به اندازه ای گریه کنند که برای حمزه بن عبدالمطلب گریه کردند. بلکه او را بطرف قبله گذاشته و با همه شهیدان برایش نماز خواندند.

مُصعَب بن عُمَیر هم از کسانی بود که در روز أُحُد شهید شد (رض). و سبحان الله با تکه ای بسیار ساده کفن کرده شد طوریکه عبدالرحمٰن بن عَوف (رض) می گوید. می گوید: قُتِل مصعب بن عمير و هو خيرٌ مني، وكُفِّن في بردةٍ إن غُطِّي رأسُه بدت رِجلاهُ، وإن غطِّي رجلاهُ بدا رأسُه". سبحان الله. یعنی مصعب بن عُمَیر به قتل رسید در حالیکه بهتر از من بود، و با جامه ای کفن شد که اگر سر اش پوشانیده می شد پاهایش معلوم می شد، و اگر پا هایش پوشانیده می شد سرش معلوم می شد. و آن را برای رسول الله (ص) ذکر کردند. پس گفتند (ص): غَطُّوا بِهَا رَأْسَهُ، وَاجْعَلُوا عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ

الإِذْخَرِ"[٥]. سر اش را بپوشانید و بر پا هایش إذخَر بگذارید (إذخَر نوعی از نبات) است. پس این بود وضع با شهداء و وضع بسیار دردناکی بود برای مسلمانان.

نبی (ص) شکر الله را نمودند

و با تمام این واقعات تخیل کنید که در قدم بعدی چه کردند. همه ای مسلمانان را جمع نمودند، تمام مردمی را که در زمین قتال موجود بودند، و برایشان گفتند: "اسْتَوُوا حَتَّى أُثْنِي عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ". در صف راست ایستاد شوید تا ثنای پروردگار ام عز و جل را بگویم. یا الله! موقف واقعاً عجیبی است سبحان الله، در تمام مواقف شان حَمد الله عز و جل را می گویند. باید در عقب این مصیبت یك خیری باشد. حالا آنرا نمی بینیم "اسْتَوُوا حَتَّى أُثْنِي عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ". پس در عقب ایشان صفوف تشکیل شد، و برای دعا ایستاد شدند (ص) و همه برای دعایشان آمین می گفتند. گوش بدهید به کلام ایشان (ص).

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، اللَّهُمَّ لاَ قَابِضَ لِمَا بَسَطْتَ، وَلاَ بَاسِطَ لِمَا قَبَضْتَ، وَلاَ هَادِيَ لِمَنْ أَضْلَلْتَ، وَلاَ مُضِلَّ لِمَنْ هَدَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُقَرِّبَ لِمَا بَاعَدْتَ، وَلاَ مُبْعِدَ لِمَا قَرَّبْتَ، اللَّهُمَّ ابْسُطْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَرِزْقِكَ.

الهی تمام ثنا تراست، الهی هیچ قبض کننده یعنی ضبط کننده ای نیست کسی را که تو برایش فراخ کننده باشی، و هیچ فراخ کننده ای نیست کسی را که قبض کننده اش تو باشی، و هدایتگری نیست کسی را که تو گمراهی رانصیب اش کرده باشی، و گمراه کننده ای نیست کسی را که تو هدایت کرده باشی، و عطاء کننده ای نیست کسی را که تو بر او منع کرده باشی، و منع کننده ای نیست کسی را که تو بر او عطاء نموده باشی، و نزدیك کننده ای نیست کسی را که تو دور ساخته باشی، و دور

کننده ای نیست کسی را که تو نزدیك ساخته باشی، الهی بگشا بر ما از برکات خود، و از رحمت خود و از فضل خود و از روزی خود.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ النَّعِيمَ الْمُقِيمَ الَّذِي لاَ يَحُولُ وَلاَ يَزُولُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَوْنَ يَوْمَ الْعِيلَةِ وَالأَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَائِذٌ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أَعْطَيْتَنَا، وَشَرِّ مَا مَنَعْتَنَا. اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الإِيمَانَ وَزَيِّنْهُ فِي قُلُوبِنَا، وَكَرِّهْ إِلَيْنَا الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ، وَاجْعَلْنَا مِنَ الرَّاشِدِينَ. اللَّهُمَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ، وَأَحْيِنَا مُسْلِمِينَ، وَأَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ، غَيْرَ خَزَايَا وَلاَ مَفْتُونِينَ.

الهی از تو سعادت پاینده را می خواهم که نه تغییر کند و نه از بین برود، الهی از تو معاونت می خواهم در روز بد و أمن میخواهم در روز خوف. الهی به تو پناه می برم از شر آنچه که به ما داده ای (یعنی از شری که امکان دارد ما را به آن بکشاند) و از شر آنچه که ما را از آن بی بهره ساخته ای. الهی ایمان را برای ما محبوب نما و در قلوب ما آنرا تزئین نما، الهی ما را بد بین کفر و فسق و بی بند و باری و سرکشی بساز، و ما را از جمله ای راشدین (یعنی درست راهیاب شدگان) بساز. الهی ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بگردان و با صالحان ما را پیوست بده نه با شرم ساران و گمراهان.

اللَّهُمَّ قَاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ رُسُلَكَ، وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِكَ، وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَعَذَابَكَ. اللَّهُمَّ قَاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، إِلَهَ الْحَقِّ" [٦].

الهی قتل کن کافرانی را که پیغمبران ات را تکذیب می کنند، و از راه ات منصرف می سازند و آنها را در خشم و عذاب ات گرفتار کن. الهی کافرانی را که کتاب برایشان آمده است قتل کن یا إله حق.

سبحان الله! چه دعای زیبائی! دعائیکه دایم و در هر ظروفی در آن برای الله سبحانه و تعالی شکر است، در همه ظروف. حتیٰ بعد از مصیبت أُحُد هم. دعائیکه در آن اعلان می شود که همه چیز، همه چیز در دست رب ما سبحانه و تعالی است. رب ما تماماً بر منع کردن شکست قادر بود. او این

مصیبت را بالای مسلمانان بخاطر حکمت های زیادی آورد که خود اش آنرا می داند. فرمود سبحانه و تعالی: {وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَقَى الجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ} و آنچه رسید به شما روزیکه بهم آمدند دو گروه پس باراده خدا بود [آل عمران: ١٦٦].

در آن دعا معنائی برای تعظیم آخرت بود. و خصوصاً در آن موقف؛ تا برای صحابه بیآموزانند که مزد وفا داران در روز قیامت داده می شود. و آن وقتی بود که گفتند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ النَّعِيمَ الْمُقِيمَ الَّذِي لاَ يَحُولُ وَلاَ يَزُولُ". الهی از تو سعادت پاینده را می خواهم که نه تغییر کند و نه از بین برود. حتیٰ اگر دنیا همه اش ضایع شود ولی جنت را بدست بیآوریم، در آنصورت پیروز هستیم.

دعائی بود برای واضح نمودن منظور. جنگ با هر کسی است که صد راه دین الله می شود. از الله عز و جل می خواهند تا ایشان را قدرت جنگ را به ضد هر کسی بدهد که صد راه دین الله می شود. چه از کافران مشرکین باشند یا از کافران از اهل کتاب باشند که با مسلمانان جنگ می کردند. دعای جامع و شامل بود. که فهم دقیق حبیب (ص) را تعبیر می کرد.

برگشت نبی (ص) به مدینه ای منوره

و برگشتند (ص) به مدینه ای منوره و با حُزن و غم شدید استقبال شدند. تقریباً هر خانه ای شهیدی داده بود. و در راه حَمْنَة بنت جحش رضي الله عنهما با ایشان مقابل شد. و خبر شهادت برادر اش عبدالله بن جحش را برایش دادند. پس برایش از الله استرجاع کرد (یعنی گفت ما از الله هستیم و بازگشت ما بسوی اوست) و استغفار کرد. بعداً خبر مامایش حمزه بن عبدالمطلب را برایش داد.

پس برایش از الله استرجاع و استغفار کرد. بعداً خبر شوهرش مُصعَب بن عُمَیر را برایش داد، پس فریاد و ولوله کرد، سبحان الله. إِنَّ زَوْجَ الْمَرْأَةِ مِنْهَا لَبِمَكَانٍ. برای زن شوهر اش بسیار عزیز است.

و زنی از بنی دینار از نزد شان گذشت. این زن سبحان الله، شوهرش و برادرش و پدرش همه در أُحُد کشته شده بودند.

خبر همه ای شان را برایش دادند. پس چه گفت؟ تنها یك کلمه گفت، برای برادر، پدر و شوهر پروا نکرد. گفت: "ما فعل رسول الله ؟" پیغمبر خدا چطور هستند؟ مردم گفتند : "خیرًا یا أم فلان، هو بحمد الله کما تحبین" خوب هستند او مادر فلان، ایشان الحمد لله طوریکه می خواهی هستند. گفت به من نشان بدهید تا ایشانرا ببینم (می خواهم اطمئنان ام حاصل شود). بعداً گفت: "کل مصیبة بعدك جَلَلٌ"[٧] یعنی تمام مصایب ناچیز است تا وقتیکه شما در أمان باشید. مشاعر دوستی از طرف مسلمانان برای رسول (ص) بزرگ بود حتیٰ با وجود خسارات گزافی که همه بآن مصاب شده بودند.

١: ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص93، 94.

٢: ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص98.

٣: السابق نفسه، الصفحة نفسها.

٤: النشع: الشهيق.

٥: المباركفوري: الرحيق المختوم ص251.

٦: ابن كثير: السيرة النبوية 77/3.

٧: ابن كثير: السيرة النبوية 93/3.

ولازم است وقفه ای بگیریم و بگوئیم که أحُد چه بود؟ آنرا چه بنامیم؟ آیا آنرا شکست بنامیم، یا آنرا برگشت به عقب بنامیم، چه بنامیم آنرا؟ اگر به حوادث غزوه ای أُحُد برگردیم، چه در أثنای غزوه و

چه بعد از غزوه، در خواهیم یافت که کلمه ای شکست بر وصف کامل غزوه ای أُحُد منطبق نمی شود. لشکر مکه موقعیت های لشکر مسلمانان را اشغال نکردند.

جز اساسی لشکر مسلمانان با وجود اغتشاش و دست و پاچگی فرار نکردند. بلی کسانی بودند که فرار کردند، لاکن مجموعه ای بزرگی از آنها در میدان معرکه باقی ماندند. از آنها کسانی بودند که در اطراف رسول الله (ص) می جنگیدند. کسانی از آنها جنگیدند تا که شهید شدند.

لشکر مکی در باره ای متارده (یعنی تعقیب کردن) مسلمانان فکر نکردند. یعنی با وجود اینکه ابوسفیان با عمر بن الخطاب مخاطب شد، و فهمید که رسول الله (ص) زنده هستند و در کوه هستند، بآنهم دو باره فکر بالا شدن به کوه را نکردند. با وجود اینکه همه کسانیکه با رسول الله (ص) بودند مجموعه ای بسیار کمی از مسلمانان بودند. یکنفر هم بدست کفار اسیر نشد، با وجود آنچه که مسلمانان بآن مصاب شدند. تصور کنید.

توجه کنید، مسلمانان در غزوه ای بدر هفتاد نفر از مشرکین را اسیر گرفتند. هیچ غنایم مسلمانان در دست کفار نأفتاده بود. لشکر مکی در زمین معرکه نه یکروز و نه دو روز و نه سه روز مقیم ماند طوریکه عادت لشکر منتصر در آنزمان بود. در آنوقت لشکر منتصر برای سه روز در زمین معرکه باقی می ماندند تا ثابت کنند که آنها از لشکر دیگر ترس و خوف ندارند. رسول الله (ص) در بدر سه روز باقی مانده بودند. و غیر از آن در غزوات دیگر هم سه روز باقی می مانند. احیاناً در بعض غزوات یك ماه کامل در زمین قتال باقی می ماندند. کفار درهمان ساعت برگشتند. و کفار در باره ای جنگ با مدینه ای منوره فکر نکردند، با وجود اینکه مدینه ای منوره از لشکر خالی بود. تمام این چیز ها و غیر آن اطلاق نمودن لقب شکست را به این غزوه نفی می کند.

لازم برایش توصیف دیگری باشد. چه بنامیم آنرا؟ من میخواهم آنرا به چیزی مسما کنم که رب ما سبحانه و تعالی آنرا مسمی نموده است. رب ما در کتاب کریم خود آنر مصیبت مسما نموده است. أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} آیا چون رسید به شما مصیبتی که بدست آورده بودید دو چند از آن گفتید از کجا آمد این مصیبت بگو که آن از نزد نفوس شما است هر آئینه خدا بر همه چیز تواناست [آل عمران: ١٦٥]. وفرمود سبحانه: {وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ} [آل عمران: ١٦٦]. و آنچه رسید به شما روزیکه بهم آمدند دو گروه پس باراده خدا بود و تا ممیز سازد مؤمنان را. شکی نیست که آن یك مصیبت بود.

مصیبت اول

بخاطر شهادت هفتاد صحابی مصیبت نبود. آنها کریم ترین خلق نزد الله عز و جل هستند. آنها درجه های بسیار زیاد عالی را بدست آوردند. آنها را رب العالمین برگزیده بود سبحانه و تعالی. رب ما در کتاب در تعلیق به غزوه ای أُحُد می فرماید: {وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ} و شهید گرداند بعضی را از شما [آل عمران: ١٤٠] آنها را انتخاب نموده بود. آنها از افضل مردمان بودند.

لاکن مصیبت در چیز بکلی مختلف دیگری بود. مصیبت در اضطراب و ناراحتی های بعضی مفاهیم نزد مسلمانان قرار می گیرد. ولو که اضطراب برای لحظه ای واحدی هم باشد. در لحظه ای از لحظات جنگ اضطراب شدیدی بوجود آمد که همه چیز را تغییر داد. دنیا در قلوب بعضی صحابه نفوذ کرد. صحابه در اول جنگ في سبيل الله عز و جل می جنگیدند. می جنگیدند تا به جنت بروند.

در لحظه ای نظم تغییر کرد. و جنگ شان بخاطر دنیا شد. یا جنگ گروهی از آنها بخاطر دنیا شد. این نفوذ کردن دنیا در قلب به جائی رسید که از کلام رسول الله (ص) بطور صریح و قصداً مخالفت نمایند. و برگردید به کلامی که (ص) آنرا به عبدالله بن جُبَیر و فرقه ای تیر اندازان گفته بودند. کلام در منتهای وضاحت بود. توجیه (یعنی متوجه ساختن) اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم طوریکه قبلاً آنرا گفتیم.

و در اثنای جنگ سبحان الله خالد بن ولید سه بار از حوالی لشکر دَور می خورد، ولی فرقه ای تیر اندازان می توانستند خالد بن ولید را مانع شوند. یعنی اهمیت جای خود را و اهمیت وظیفه ای خود را در منع کردن مشرکین می دانستند. شش توجیهات از طرف رسول الله (ص) برایشان شده بود. و سه توجیهات از طرف خالد بن الولید شده بود وقتیکه توجه مسلمانان را در اهمیت مکانی که در آن بودند جلب کرد. آن نُه توجیهات شد.

و توجیه دهم برایشان از طرف عبدالله بن جُبَیر (رض) آمد وقتیکه پائین می شدند و می گفتند "الغنیمة الغنیمة". پس برایشان گفت: "أنسیتم ما قال لکم رسول الله ؟!" [١] آیا فراموش کردید چیزی را که رسول الله (ص) برایتان گفته بودند؟ و بآنهم گوش نگرفتند.

تمام این همه کلام ثابت می کند که مخالفت قصداً و صریحاً بوده است. و بخاطر چه؟ بخاطر دنیا. چیز بسیار سخت است. رسول الله (ص) به اصحاب خود می گفتند: "فَوَاللَّهِ لاَ الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخَشَى عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا" والله از چیزی که از آن بر شما خوف دارم فقر نیست، و لاکن از دنیا برایتان خوف دارم.

سبحان الله! رب ما سبحانه و تعالی آنرا در کتاب خود به تعلیق أُحُد وصف نموده فرمود: وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا

تُحِبُّونَ مِنْكُم مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا (يا الله) مِنْكُم مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ} و هر آئینه راست کرد خدا در حق شما وعده خود را چون می کشتید کافران را بحکم خدا تا وقتیکه بزدلی کردید

و نزاع کردید در کار خویش و نا فرمانی کردید بعد از آنکه عطا نمود به شما آنچه می خواستید از شما کسی بود که می خواست دنیا را و از شما کسی بود که می خواست آخرت را آنگاه باز گردانید شما را از ایشان تا امتحان کند شما را و هر آئینه در گذرانید از شما و خدا صاحب رحمت است بر مؤمنان [آل عمران ١٥٢]

اینچنین! مسلمانان واقعاً دو گروه بودند مثل أنس بن النضر، وثابت بن الدَحداح، وأبي طلحة و غیر شان و غیر شان از کسانی بودند که تا نهایت جنگیدند. از ایشان کسانی بودند که تا آخر ثابت ماندند تا شهید شدند، و از ایشان کسانی بودند که در اطراف رسول الله (ص) جنگیدند تا از رسول الله (ص) حمایت کنند. نه روی گشتاندند و نه فرار کردند. تنها در قلب جزئی از لشکر دنیا نفوذ کرد. و جزء دیگر ثابت ماند. و بآنهم قبول نشد. غیر قابل قبول است که حب دنیا در قلب بعض شان و نه همه ایشان به درجه ای برسد که به تخلف کردن بکشاند.

توجه کنید که در جنگ بدر هم بخاطر دنیا تخلف صورت گرفته بود. الله عز و جل در صدر سوره ای انفال فرمود: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ. ترا می پرسند در باره ای غنیمت ها (در باره ای مشکلی صحبت می کند که در قلوب مسلمین داخل شده است) قُلِ الأَنْفَالُ للهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} [الأنفال: ١] لاکن خوب فکر کنید، وقتیکه رسول الله (ص) صحابه را به موضوع متابعت رسول الله (ص) و متابعت کلام رب العالمین سبحانه و تعالی تذکر دادند، همه ایشان اوامر الله عز و جل را استجاب کردند. تمام شان کلام الله عز و جل را متابعت نمودند و خود را به الله عز و جل تسلیم نمودند.

و رسول الله (ص) غنائم را بطریق خود توزیع نمودند. بطریقی که الله سبحانه و تعالی آنرا شرع نموده بود. اینچنین. لاکن اینبار برایشان یك مرتبه گفتند، و دو مرتبه گفتند، و شش مرتبه گفتند، و بآنهم تخلف کردند. این راستی که مخالفت متعمد و قصدی بود. باید شکست می خوردند. باید در مصیبت گرفتار می شدند، ولو که لشکر لشکر رسول الله (ص) هم می بود. مصیبت حقیقی این بود که دنیا به این درجه در قلوب صحابه داخل شد. عبدالله بن مسعود (رض) می گوید: فکر نمی کردم که احدی از اصحاب نبی (ص) دنیا را بخواهد تا وقتیکه این آیه نازل شد: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ} از شما کسی بود که می خواست دنیا را و از شما کسی بود که می خواست آخرت را [آل عمران: ۱۵۲]

چرا این مشکل دامن گیر همه شد و نه تنها از کسانی که مخالفت کردند؟

چرا مجموعه ای از مسلمانان با دنیا مصاب شدند و مصیبت به همه رخ داد و نه تنها به این مجموعه؟ بخاطریکه این مرض از زمانی در آنها موجود بود. و موضوع دنیا در قلوب بعض شان قبل از آن نفوذ کرده بود. امر دنیا تنها در روز اُحُد ظاهر نشده بود، نه. قبلاً نفوذ کرده بود. و نقش امر بالمعروف و نهی عن المنکر همین است. لازم مردم ایمان دیگران را تفتیش کنند. طاعت دیگران را برای الله عز و جل تفتیش کنند، عبادات دیگران را و ملتزم بودن شانرا به منهج رب العالمین سبحانه و تعالی تفتیش کنند. لاکن اینکه انسانی را از دنیا اش بپرسی و از آخرت اش نپرسی، این موضوع مهم تدریجاً تأثیر اش به اندازه ای می شود که مصیبت بزرگی را به میان می آورد تا جائیکه تمام مسلمانان دامن گیر آن می شود.

و مسلمانان در غزوه ای اُحُد به همین مصاب شده بودند. پس مصیبت بزرگ بود. مصیبت تمکن دنیا در قلب ها که مسلمانانی را به مخالفت صریح و متعمد کلام جبیب (ص) کشانید.

مصیبت دوم

مصیبت دومی هم که در أُحُد موجود بود قتل هفتاد نفر مسلمانان به سبب خطائی از خطاها بود. قبلاً گفتیم که مشکل شهید شدن هفتاد نفر نیست. بر عکس آن از جانب رب العالمین ممیز ساختن آنها بود. لاکن اینکه به سبب خطای مسلمانان کشته شوند، این غیر قابل قبول است. اگر بعد از هر چه که باید می کردند کشته می شدند، و مانند جنگ بدر جنگ می کردند که از تمام اسباب نصری که لشکر منتصر بآن متصف است اخذ کرده بودند، هیچ مشکلی در آن نمی بود، برعکس آن نعمتی می بود از جانب الله سبحانه و تعالی، اما اینکه به سبب خطاء کشته شدند، آن احتیاج به وقفه دارد.

مصیبت سوم

مصیبت سوم و بسیار زیاد بزرگ باز نشستن مسلمانان از جنگ در اثر احباط و نا امیدی بود. نا امیدی هرگز در عُرف مسلمانان قابل قبول نیست. نا امیدی رسم و سنت کافران است. رب ما سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود فرموده است: {قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ} گفت و کیست که نا امید شود از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان [الحجر: ٥٦]. و فرمود: {إِنَّهُ لاَ يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ} هر آئینه نا امید نمی شوند از رحمت خدا مگر گروه کافران [یوسف: ٨٧]

این ابداً از صفات مؤمنین نیست که مسلمانان در میدان جنگ افسرده و پژمرده و کسالت نموده از جنگ دست بکشند. در حالیکه در هر طرف شان جنگ باشد، حتیٰ اگر اشاعه هم شده باشد که رسول (ص) به قتل رسیده اند غیر قابل قبول است که مسلمانی از جنگ دست بکشد.

مصیبت چهارم

مصیبت چهارم و بسیار زیاد خطر ناك این بود که مسلمانان ندای رسول الله (ص) را در آخر جنگ شنیدند که می گفتند: إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ، إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ". بسوی من او بنده های الله بسوی من او بنده های الله" و بآنهم به فرار نمودن اصرار ورزیدند. این فاجعه است.

توجه کنید که این هر مصیبت دیگری نیست. این مصیبت گناه کبیره ای از کبائر است (فرار از زحف یعنی جنگ). لاکن آن اتفاق افتاد.

خلاصه

تمام این همه در کلمه ای واحدی جمع می شود، و آن مصیبت است. واقعاً که أُحُد مصیبت بود. بلی طوریکه می دانیم در وراء خود خیر های داشت طوریکه در درس أینده خواهد آمد انشاءالله. لاکن در نهایت مصیبت بود. و این مصیبت در اساس از گناه واحدی آمد. از غیاب عنصر واحدی از عناصر قیام أمت مسلمان آمد. از غیاب صفت واحدی از صفات لشکر منتصر آمد. و آن حُب دنیا و اول شمردن دنیا بر آخرت بود. وقتیکه حب دنیا ظاهر شد الله عز و جل در قلوب مسلمانان وهن (یعنی ضعف و سستی) را انداخت.

توجه کنید به حدیث مصطفی (ص) وقتیکه در باره ای وهن از ایشان پرسیدند که مسلمانان بر آن مصاب می شوند، و از دست دشمنان خود شکست می خورند. گفتند: ''حُبُ الدُّنیا و کراهیت الموت" [۳]

دوستی دنیا و کراهیت داشتن یعنی نا گوارا دانستن مرگ. مسلمانان در جنگ أُحُد دنیا را پسندیدند پس مصیبت واقع شد. وهن در قلوب مسلمانان به درجه ای داخل شد که با آن نتوانستند بیرق مشرکین را به زمین بیادازند در حالیکه زن آنرا حمل می کرد. وقتیکه قوی بودند سبحان الله! یازده نفر از بنی عبدالدار نتوانستند مسلمانان را از سقوط دادن بیرق شان جلو گیری کنند. و بیرق شان با

وجود همه ای آن جنگجویان مشرکین بزمین افتاد. وقتیکه دنیا در قلوب بعضی مؤمنین داخل شد، بیرق مشرکین بلند شد ولو که حمل کننده ای آن یك زنی از مشرکین بود.

در باره ای این موازنات باید خوب فکر شود. نصر از جانب الله سبحانه و تعالی است. تمکین در دست الله عز و جل است. آن نصر و آن تمکین را نازل نمی کند سبحانه و تعالی، مگر برای کسانی که از اسباب نصر بصورت کامل اخذ کنند. مگر برای کسانیکه به صفات لشکر منصور بطور کامل متصف باشند، بدون نقص.

و بأهم، آیا این مصیبت یك شر محض بود؟ آیا در باطن آن خیری نبود؟ حقیقت اینست که در داخل آن خیر زیادی بود. سبحان الله! با تمام این فاجعاتی که در آنروز بوقوع پیوست، با وجود از دست دادن هفتاد نفر از عظیم ترین صحابه ای رسول الله (ص)، با وجود اینکه این مصیبت در قلوب مسلمانان نفوذ کرد، و با وجود احساس نمودن بی عزتی و عار و پستی و توهین را بخاطر فرارشان از میدان جنگ، الا اینکه در داخل آن خیر زیادی بود. سبحان الله! چه بود آن خیری که در باطن أُحُد بود؟ طریقه ای را که رسول الله (ص) از آن متابعت نمودند تا مسلمانان را از شکست روانی شان بکشند چه بود؟ منهج ربّانی و حکیمی که نازل شد تا تمام صغیر را از صغایر گناهان یا از کبائر گناهان در قلوب صحابه معالجه کند چه بود؟ چطور مسلمانان برای متارده ای کافران سر از نوعودت نمودند؟ هیبت چگونه دوباره به دولت اسلامی عودت کرد بعد از این مصیبت بزرگ، مصیبت أُحُد؟ این صحبت طول می کشد. و از الله عز و جل میخواهم که صحبت را در این باره میسر بسازد، و نسأل اللهَ عز و جل أن یُفَقِّهَنا فِي سُنَنِهِ و أن یُعَلِّمَنا ما یَنفَعُنا و أن ینفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و قادرُ علیه، و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

١ المباركفوري: الرحيق المختوم صن237 ٢: رواه البخاري (2988، 6061)، ومسلم (2961)، والترمذي (2462)، وابن ماجه (3997)، وأحمد (17273).

رواه أبو داود (4297)، وأحمد (22450)، وصححه الألباني في السلسلة الصحيحة برقم (٣: 958).